

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث درباره ماهیت و تفسیر ماهیت است به نظر رسید با سوالاتی که مطرح شد مثل این که آن طوری که باید و شاید بیان ما در روز گذشته روشن نشد نسبت به آن اشکالی که به تفسیر دوم مرحوم آخوند و مرحوم علامه داشتیم اگر یاد شریف رفقا باشد در مباحث سال گذشته در قسمت ماهیت عرض شد احتمالاً بعداً هم این مسئله به طور جدی خواهد آمد که ماهیت چیزی سوای وجود نیست و مسئله ماهیت عبارت از تشخیص وجود است منتهی ماهیت به دو قسم تقسیم می شود یک ماهیت کلی است که همانی است که در تعریف از او از عدم قبول کلیت یعنی لا بشرط بودن نسبت به کلیت و جزئیت و قلت و کثرت و سایر اوصاف تعبیر می شود که گفته می شود ماهیت نه متصف به کلیت است و نه جزئیت صحیح همین است یعنی لا بشرط است نسبت به امکان و وجود و لا بشرط است نسبت به

امتناع و عدم امتناع و سایر اوصافی که ما برای ماهیت موجوده آن اوصاف را می آوریم ماهیت اقتضای هیچ کدام از این ها را نمی کند ماهیت لا بشرط است، هم ممکن است متصف به کلیت شود مانند انسان کلی و حیوان کلی و هم ممکن است متصف به کیفیت باشد مانند ماهیت زید و ماهیت عمر که عبارت است وجود خود آنها است در این جا ماهیت یک معنای لا بشرط در آن اخذ شده چه طور که وجود و عدم هم وصف برای ماهیت نیست یعنی برای ذات ماهیت، بلکه ماهیت نسبت به وجود و هم عدم علی السوی است الماهیته من حیث هی.... لا لیس و لا ایساین یک نوع از ماهیت ماهیت دوم عبارت است از همان حدود وجودی است که همان ماهیت است، حدود وجودی موجود متشخص این همان ماهیت است که همان حدود وجودی که اول به صورت جنس و فصل مطرح بود الان به صورت ماده و صورت مطرح است و همین ماده و صورت است که شیئیت شیء را تشکیل می دهد پس وقتی می گوییم: الان شیء این جا وجود دارد یا وجود ندارد یعنی

ماهیت محدوده دارد ماهیت سعی لایشرط در اینجا قبول جزئیت کرده است نه این که در ماهیت کلیت یا جزئیت خوابیده است که جمع بین متقابلین باشد این ماهیت، ماهیت لایشرط است هیچ اقتضایی ندارد نه نسبت به کلی و نه نسبت به جزئی.

مرحوم آخوند در بحث گذشته فرمودند که برای ماهیت دو تعریف شده، تعریف اول آن تعریفی است که در جواب ماهو است یعنی ماهو فی ذاته؟ ذاتش چیست؟ ماهو همان ماهویت است یای نسبت در اینجا حذف شده و یا برگشتش به شیء است ماهو؟ این چیست؟ این ماهیتش چیست؟ این عبا چیست؟ یعنی جنسش چیست؟ پشم است، نخ یا کتان است یا از چیزهای دیگر است این درخت از چیست؟ یعنی ماهیتش چیست؟ سوال از جنس اوست از سنگ است یا نبات است و چه نوع نباتی است سوالی که از ماهو و ماهویت می شود آن چیزی است که که شیئت او را تشکیل می دهد و باعث امتیاز او از بقیه اشیاء است آن چیست؟

همان طور که در بحث گذشته عرض کردم

در سوال از ماهو بحث وجود مفروغ عنه است بحثی راجع به وجود نیست وقتی که انسان از شیء موجود سوال می کند، کتاب را می بینم نمی دانم که جنس این کتاب از چیست ولی در وجودش شک ندارم این کتاب هست می گویم جنس این کتاب از چیست؟ این اوراق از چیست فرض کنید از چوب درخت است و در کارخانه تبدیل به کاغذ می شود؟ از وجود سوال نمی کنم، این لیوان که در دست من است در این که لیوان وجود دارد شک ندارم، از جنسش که پلاستیک است یا شیشه است سوال می کنم از متریالش سوال می کنیم از جنسش سوال می کنیم، نه از وجودش در ماهیت که مورد اصطلاح اهل فن است سوال از ذات و آن جنس و حدودی است که آن حدود را با دیگران تشکیل می دهد این اصل قضیه است مرحوم علامه در پاورقی که ذکر کردند به این مطلب اشاره کردند و ایشان همین مطلب را می فرمایند و مرحوم آخوند تفسیر دیگری از ماهیت ارائه کردند در نظر داشته باشید تا اگر اشکالی در ذهن است رفع اشکال شود تفسیر دیگری برای

ماهیت ذکر کردند فرمودند: گاهی ماهیت تفسیر شده به ﴿ما به الشی هو هو﴾ بین ماهو و بین ما به الشی هو هو در این جا چه فرقی است که تفسیر دوم را مرحوم آخوند اعم مطلق از تفسیر اول می گیرند؟ در تفسیر اول فقط وجود شیء در پاسخ ماهو آورده می شود فرض کنید ماهو الکتاب؟ فرض کنید جلد از پلاستیک است یا مقوا است یک وقتی نه، وقتی سوالی که من می کنم سوال را با تعبیر دیگری مشخص می کنم ممکن است سوال به انحاء مختلفی مطرح شود ما به الشی هو هو چیست؟ آن چیزی که شیء به واسطه آن شیئیت خودش را دارد آن چیزی که شما دارید می بینید آنی که باعث شده شما الان این را ببینید چیست؟ آنی که باعث شده که شما احساس بکنید، چیست؟ آنی که باعث شده در مرأی و منظر قرار بگیرد چیست؟ با این تعبیر از ماهیت سوال می شود در این جا همان طور که مرحوم آخوند می فرماید دو جور می توان پاسخ داد یعنی سوالی که از ما به الشی هو هو است به دو چیز برمی گردد یکی وجود، وجود ما به الشی هو هو، یعنی وجود

است که شیئیت را در خارج مجسم و محقق می کند  
اگر وجود نباشد شما هزار جور ماهیت داشته باشید  
چه فایده دارد؟ صد میلیون ماهیت داشته باشید تا  
وجود به او نخورد شیء نیست باید به ماهیت وجود  
بخورد تا شیئیت او در خارج مشاهده شود باید  
وجود عارض ماهیت شود تا آنرا در خارج لمس و  
حس کنید و مشاهده کنید پس در این جا سوالی که  
آورده شده، تعبیری است که فقط برای ماهیت آورده  
نمی شود بلکه ممکن است برای وجود هم آورده  
شود آن چه باعث شده که الان این جلوی شما قرار  
بگیرد چه بوده است؟ این چیزی که الان می بینم این  
کیف که الان وجود دارد چیست؟ آن چه را که من  
می بینم این جا باشد کیفی نبود، عبایی نبود این  
وجود است که باعث تشخیص و تعین و تحقق این  
امر خارجی شده است در این جا جواب ما به الشی  
هو هو، وجود است که وجود خاص متعین  
متشخص است همین را ممکن است ما راجع به  
جنس در نظر بگیریم ان ذات و حدود ماهیتی، این  
که باعث شده این شیء الان قوام پیدا کند آن چه

ذاتی بوده آن ذاتش چه بوده که باعث شده با دیگران  
فرق کند می گویم فرض کنید پلاستیک است یک  
تعبیر آورده اید و ممکن است دو جور پاسخ بشنوید  
یک پاسخ از وجود بشنوید و یک پاسخ از ماهیت در  
این تفسیر این جوابی که از ما به الشی هو هو آورده  
می شود جواب به دو صورت می تواند باشد فرض  
کنید گاهی می گویم فلانی کیست؟ شما ممکن است  
بگویید فلانی پسر فلانی است این یک جور پاسخ  
است یا فلان رسم و اسم را دارد یا ممکن است  
بگویید که فلانی دارای مقام و علم است یا فلان  
مرتبه از تقوی را دارد هزار پاسخ ممکن است در  
مقابل این سوال قرار دهید فلانی کیست؟ عام است  
اما وقتی می گویم فلانی فرزند کیست؟ نمی توانی  
بگویی فلانی خیلی تقوا دارد این فرزند کیست تمام  
جوابها را کنار زد و فقط یک جواب می تواند در این  
جا قرار دهد و فرضا پسر فلانی است زمانی سوال  
می کنم که ما هو فی ذاته؟ در این جا فرض وجود  
شده و امر موجودی را می بینیم یا فرض وجود نشده  
و به وجود کاری ندارم من نسبت به وجود و عدم،

نظرم علی السویه است فلان دارو چه خاصیتی دارد  
کاری ندارم که اصلا در کارخانه یا کمپانی تولید شده  
یا نه خاصیتش این است که سردرد را برطرف میکند  
استامینوفن سردرد را خوب می کند، دیگر فشارخون  
را پایین را نمی آورد داروی فشارخون چیز دیگری  
است حالا استامینوفن هست یا نیست؟ در این شهر  
پیدا می شود یا نه؟ در این جا به ماهیت و خود ذاتیت  
شیء کار داریم اما گاهی از خود وجودش هم سوال  
می کنیم الان در گیرودار دعوای بین ماهیت و وجود  
و اصالت ماهیتی ها و اصالت وجودی ها، این کتابها  
آمده زندگی ما را عوض کرده وقتی سوال می کنم که  
این چیست؟ آن چیزی که باعث وجود خارجی شده  
چیست؟ آیا ماهیت باعث شده، یعنی ماهیت آنقدر  
زور و قوه دارد که می تواند باعث وجود خارجی  
شود ماهیت که زور ندارد اصلا هیچی نیست اینی که  
الان دست من هست آنرا از بین می برم تبدیل به امر  
دیگری می کنم این الان پلاستیک یا مقوا است می  
سوزانم ماهیتش را از بین می برم این خاکستر می  
شود ماهیتش کجاست؟ با یک حرارت تبدیل به



خاکستر نمی شد ولی وزن دارد از بین نرفته است  
این خاکستر در دست حجم دارد آنی که قوام دارد  
آن ماهیت نبوده بلکه آنی که قوام دارد وجود بوده  
است آن وجود به این شکل و صورت درآمد و  
مطلب را بر شما مشتبه کرد و حقیقت را مجاز نشان  
داد و مجاز را به شما حقیقت نشان داد شما که  
مقداری نسبت به مسئله اطلاع پیدا کردید سوال می  
کنید آن چه شیء به واسطه آن قوام پیدا کرده  
چیست؟ در جواب می گوئید وجود است و قوام  
به وجود است هزار تا ماهیت یک گرم وزن ندارد  
شخصیت ندارد، شان و خصوصیت و ارزش ندارد  
تمام این ها را وجود به این مسأله داد روی این قضیه  
تفسیری که شده ما به الشی هو هو، یک سوالی است  
که دو جواب دارد هم کسی که می خواهد از وجود  
شیء سوال کند، با این سوال می تواند این کار را  
انجام دهد و هم از ماهیت شیء سوال دارد، با این  
سوال می کند پاسخ بر حسب درخواست سائل است  
سائل هر جور بخواهد جواب می دهیم مانند قاضی  
که در دادگاه نشسته است و می بیند که سائل چه

جوری است و چه وضعی دارد پول دارد یا نه می گوید هر جوری بخواهید قلم را می چرخانیم هیچی هم ندی آن قدر می دوانمت که اگر شش تا کفش آهنی بپوشی از بین برود او هم می گوید خیلی خوب مهم حلال و مسئله را فیصله می دهد نگاه به سائل می کنیم سائل ماهیت می خواهد می گوئیم وجود منبسط وجود اطلاقی است و خودش کاری انجام نمی دهد ماهیت است که وجود اطلاقی را حد می زند وجود که قابل رویت نیست وجود مطلق قابل رویت و دیدن نیست به خاطر ماهیت است اگر ماهیت را از او بگیریم نه پلاستیک است نه مس است، نه سدیم است، نه هیچ چیز دیگری نیست، نه ماده است، نه مجرد است خود ماده بودنش را از دست می دهد ماهیت را از ماده بگیریم چه چیزی باعث قابل لمس بودن و قابل حس بودن می شود؟ چون ماهیت دارد ماده است اگر ماهیت نبود چیزی نداریم حیوانیت و ناطقیت باعث شده که این را مشاهده می کنید سائل گاهی بحث از ماهیت ندارد در بین این دعوا که عده ای قائل به اصالت وجود و

عده ای قائل به اصالت ماهیت هستند ما تکلیفمان را معلوم می کنیم این قیدی که در اینجا هست آن چه باعث قوام شده این ماهیت باعث شده که این وزن را پیدا کند این شعور و ادراک و تحقق خارجی را پیدا کند یا وجود است نه این وجود است نه ماهیت انسان ناطق یک عنوان عام و شامل است تمام انسانها می شود و به تنهایی نمی تواند کاری انجام بدهد ارتباطش به نسبت به وجود و عدم علی السوی است خود ماهیت فی حد نفسه و ذاته نه وجود بر او عارض می شودونه عدمدر مسئله اربعه، اقتضای زوجیت را می کند چه بخوای چه نخواهی و نمی توانی از اربعه زوجیت را سلب کنی ولی نسبت به ماهیت این طور نیست ماهیت اقتضای وجود نمی کند انسان دو سر را دیده اید انسان سه سر یا چهار سر را تصور کنید همه اطراف را می بیند همچنین آدمی تا به حال خلق شده یا نه ممکن است چهار تا انسان را به هم بچسبانند که همه اطراف را ببیند ولی انسانی به این کیفیت خلق نشده ولی همه شما آن چه را من گفتم تصور کردید، در حالیکه وجود خارجی

ندارد آنی که در ذهن شما است یک گرم هم وزن  
ندارد وجود ذهنی کاری انجام نمی دهد آن چه در  
خارج است کار انجام می دهد تمام کارها را وجود  
ذهنی انجام می دهد منظور ما خارج است شیء بر  
وجود اطلاق می شود شیئی یعنی چیز معنی شیء  
عبارت است از وجود متشخص خارجی است آن  
چیزی که وجود خارجی است وجود نیست آن  
وجود و ماهیت نیست و آن عبارت است از همانی  
است که شما می بینید یک معجونی از ماهیت و  
وجود است که اگر ماهیت را بگیریم هیچی نمی  
توانید ببینید و اگر وجود را بگیریم باز هم چیزی نمی  
توانید ببینید هیچ کدام ترکیب انضمامی نیست مثل  
شکر که در آب بریزید و بهم بزنید بلکه انتزاع است  
تشکل وجود به ماهیت یک امر درونی است که امر  
درونی اقتضای قدرت و قابلیت و استعداد وجود  
است چه طور است که شما وقتی گلی را در دست  
می گیرید گاهی سنگ را در دست می گیرید هر چه  
فشار بدهید این سنگ استعداد نرم شدن ندارد لذا  
حضرت عیسی میگوید: انی اخلق لکم من الطین

کهیئی الطیر در این جا نداریم اخلق من الحجر کهیئی  
الطیر چون حجر تبدیل به طیر نمی شود حضرت  
عیسی خاک را می گیرد و با آب مخلوط می کند حالا  
این گل قابلیت هیئت طیر را دارد برای او دم درست  
می کند و پر درست می کند در او می دمد و تبدیل  
به گنجشک می شود و پرواز می کند این قابلیت در  
خاک و گل است و قابلیت در سنگ و چوب و آهن  
نیست آن ها سلب هستند و سفت هستند قابل برای  
انعطاف نیستند وجود حقیقتی است که ذاتش قابلیت  
دارد و مانند خاک است چطور خاک را وقتی با آب  
مخلوط می کنید و می توانید تبدیل به کره و مکعب  
آجر کنید خاک و گل را در قالب گذاشته اند و گرما  
دادند تا آجر شده است آجر که الان سفت است اول  
این جور نبود اول خاک بود قابلیت داشت این مسئله  
بسیار مهم است و تأکید میکنم حیاتی ترین مسئله در  
فلسفه فهمیدن قابلیت وجود است که چطور می  
تواند خودش را به هر ماهیتی در بیاورد کسی که به  
این مسئله برسد تمام مسائل فلسفی برای او حل  
است، مسئله علت و معلول برایش حل می شود،

بحث قوه و فعل برایش حل است و مباحث مجرد حل است و مباحث تشخص در وجود و مطالب آقا سید احمد کربلایی و مرحوم کمپانی برایش حل است تمام این اشکالات برای این است که این را نفهمیدند که چه طور می شود یک وجود فی حد نفسه خود را به صور مختلفه و اشکال مختلف در بیاورد این قابلیت از کجا آمد اینها آمدند قابلیت را از جای دیگر آوردند وقتی بحث به مجرد و ماده رسید نتوانستند حلقه رابطه بین مجرد و ماده را در این جا بیابند لذا قائل به مراتب تشکیک شدند و وجودات مظاهر را از وجود ذات جدا دانستند زیرا چطور می شود یک وجود بسیط و منبسط در عین بساطت، ماده باشد چطور می شود؟ باید مرز باشد یک مرز ماده و یک مرز بالاتر از این مرتبه که صور برزخی و مثالی است یک مرز بالاتر از این و مرتبه ملکوتی آنی که مثال است ماده نیست باید مرز قائل باشیم آنی که مثال است ماده است در بحث قوه و فعل گیر می کنند در بحث علت و معلول هم گیر می کنند اما با این مثال که می زنم وجود فی حد نفسه این قابلیت و

قدرت را دارد که خود را به شکل در بیاورد به این شکل در بیاورد ماده است و به آن شکل در بیاورد اسمش مثال است و صورت و به آن شکل در بیاورد اسمش معنی و مفهوم است و به آن شکل در بیاورد اسمش اطلاق است پس در ذات خود این ذات و اقتضا را دارد اما خودش باید بی شکل باشد اگر بی شکل نباشد که خودش را نمی تواند به بشکلی در بیاورد ماهیتی که ما می گوئیم هر چیزی که این ذات یعنی حقیقتش، واقعیتش، سرشتش، آن چیزی که باعث تشخیص است و باعث قوام است و باعث می شود که فرق گذاشته شود بین او و دیگران این منظور ما است نه این که جنس و فصل باشد در این گونه مسائل حتی در مجردات گیر می کنیم در حالی که مجردات ماهیت دارند همان مرتبه تشکیک مجرد همان حدود وجودی همان است در ملائکه که دارای ماهیت هستند، ماهیت آنها به صورت و ماده نیست آنها شیء هستند جبرئیل که صورت مجرد است در ماهیت که آنها به صورت و ماده نیستند جبرئیل وقتی بر پیامبر نازل می شود به صورت دحیه

کلبی می آید آیا صورت هم نداشت؟ آیا با چشم ظاهر نبوده؟ ولی با چشم برزخی که می دیدند مگر جبرئیل شکل دارد مگر به شکل دحیه است که شکلش مشخص است آیا جبرئیل خودش را به صورت دحیه درآورده که این طور نبوده است این دیدن، دیدن با چشم نبوده است ولی با چشم برزخی بوده، مگر جبرئیل صورت دارد جبرئیل مجرد است صورت ندارد جبرائیل در مرتبه مجرد خودش و در مرتبه وجود علمی خودش است هر کدام مظهر چند صفت از پروردگار هستند فقط انسان است که مظهر جمیع صفات است جبرئیل مظهر علم است و وجودش وجود علمی دارد وجود علمی یعنی چه مگر وزن دارد؟ وجود علمی شکل پیدا کرده و به صورت دحیه درآمده است به خاطر وجود است علم می تواند شکل پیدا کند و دحیه شود؟ چون خود آن وجود خود حقیقت علمی قابلیت این را دارد که در تنزل به مراتب مادون مطابق با هر مرتبه خودش را به شکلی درآورد می تواند به شکل دحیه باشد یا مشتی

تقی باشد



تلمیذ: سوال نامفهوم

استاد: حالا نمی دانیم آنجا به چه شکلی است

اصلا جبرائیل صورت ندارد چون وجود علمی او  
صورت ندارد

تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: مگر خدا وجود ندارد صورتش

چیست؟ صورت ندارد منتهی همین جبرائیل  
ماهیتش فقط علمی است همان مرتبه علمی ماهیت  
است برای او مگر ماهیت باید جنس و فصل داشته  
باشد مگر درخت و سنگ و آجر و آهن باشد این هم  
ماهیت است ماهیت یعنی ذات

تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: بودن در مرتبه ماهیت است نه بودن

خدا هم هست ولی به خدا نمی گوئیم ماهیت این  
مرتبه خاص یا مرتبه علمی خاص یا مرتبه رزق  
خاص یا مرتبه حیات خاص است نه یا مرتبه  
قهاریت خاص است یا مرتبه حیات به معنای ادامه یا  
استمرار بقا است یا مرتبه به صورت است یا مرتبه  
ماده است مرتبه ماهیت را تشکیل می دهد آن مرتبه

ماده باشد ماهیت مادی است صورت باشد ماهیت  
صوری است آن مرتبه ملکوتی باشد، می شود  
ماهیت ملکوتی همه دارای ماهیت هستند ماهیت  
داریم تا ماهیت ماهیت مادی در وجود شیء اطلاق  
بر شیء می شود آن شیء که تعیین پیدا کرده و همراه  
با ماهیت است وقتی سوال می کنم شیء که در مقابل  
من است آنی که باعث شده این شیء شیء بشود  
چیست؟ این کتابی که الان در دست من است و  
وجودش را می بینم آنی که باعث شده این کتاب  
کتاب شود چیست دو جور می توانید جواب دهید  
می توانید بگویید کاغذ است یا وجود است؟ وجود  
باعث شده که کاغذ تحقق خارجی داشته باشد اگر  
شما فقط ذهنیت کاغذ را داشته باشید ذهنیت کاغذ  
باعث وجود کاغذ نمی شود

تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: شما مطلب ما را تأیید می کنید من فردا

جواب این حرفم را عرض می کنم که این اشکال  
است و من فقط امروز کلام علامه و آخوند را تقریر  
می کنم که قابل نقد است

## تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: صحبت این است که مسئله را چطور دریافت کنیم ما هم قائل به اصالت وجود هستیم و قائل به تشکیک در وجود هستیم اما ابهامی که مانده کیفیتش برگشت به کیفیت درک مطلب دارد چه جور مسئله را درک کرده باشد کسی می تواند به نحوی درک کند که مسائل قابل حل باشد و برای برخی در جایی گیر می کنند بله کسانی که قابل به اصالت وجود و تشخیص وجود و وحدت وجود و صرافت وجود است، صرافت خیلی مهم است کسی که قائل به صرافت وجود است طبعا در این مسائل گیر نمی کنند و این به میزان درک برمی گردد که چطور این مسائل را درک کرده باشیم لذا بارها عرض کردم که در مسائل عرفان و فلسفه هیچ گونه تناقضی نیست هیچ گونه ابهامی نیست آن چه را که عرفان درک می کند و احساس می کند فلسفه به آن جا می رسد اما حالا که می رسد شما نرسیدی دلیل نمی شود، که او هم نرسد او هم با همین ادله و با همین قضایا به همین نقطه عرفانی می رسد، اینکه

شما نرسیدی این ایراد از فلسفه نیست ایراد از درک  
فلسفه است

تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: در تحلیل گفته می شود وجود عارض  
بر ماهیت است در حالی ما در اینجا می گوئیم که  
ماهیت عارض است در عارض متأخر از معروض  
است ولی با بیانی که از ماهیت داریم وجود سر  
جایش است خودش را حرکت می دهد در خودش  
انقلاب به وجود می آورد در خودش تغییر و تحول  
به وجود می آورد اسم آن تغییر ماهیت است پس  
کدام اول است و کدام دوم وجود که سر جایش بود  
و نیز در وحدت خودش هم بوده همه تعددها هم را  
در وحدت خودش داشته ❀ چون به کثرت آمد آن  
نور سره شد عدد چون سایه های کنگره ویران  
کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق ❀ در  
خارج در تحلیل گفته می شود وجود عارض بر  
ماهیت است

تلمیذ: سوال نامفهوم؟

استاد: ما می گوئیم مسئله عکس است و

ماهیت عارض است اصلاً بحث عروض ذهنی است  
وقتی شیء را در نظر می‌گیریم در تحلیل ذهنی به  
دو نقطه می‌رسیم یک نقطه وجود یک نقطه ماهیت  
درست شد کدام مقدم بوده وجود مقدم بوده است

تلمیذ: سوال نا مفهوم؟

استاد: درست است در وجود خارجی شما در  
یک وجود خارجی می‌خواهید در ذهن تحلیل بکنید  
چطور تحلیل می‌کنید اول ماهیت بوده و بعد وجود  
آمده این کتاب اول ماهیت بوده بعد وجود اولیت  
رتبی است رتبتاً نه زماناً زماناً که معنا ندارد در زمان  
اصلاً مطرح نیست از نظر رتبی وجود مقدم است  
رتبه وجود مقدم است یک قضیه ای را چندی پیش  
خواندم: یک عروس و دامادی که مدتی کمی از  
ازدواجشان گذشته زن فوت می‌کند مرد همسرش  
را خیلی دوست داشته تا این که حدود یک سال از  
قضیه می‌گذرد یک روز یک عکاسی می‌بیند که  
خانمی به عکاسخانه آمد و گفت عکسی از من  
بگیرید عکاس هم از او چند تا عکس می‌گیرد زن  
زیبایی هم بوده بعد می‌گوید اینقدر هم پولش این

عکس را بگذار توی ویترونت توی خیابان و کاری نداشته باش عکاس هم قبول می کند و می گذارد مرد به خواب شوهرش می آید و می گوید در فلان خیابان و عکاسی امانتی گذاشتم برو بگیر فردا بلند می شود و به آنجا میرود می بیند عکس زنش در ویترونت است تعجب می کند و به عکاس میگوید که قضیه چیست؟ می گوید چند روز پیش خانمی آمد این جا و گفت از من عکس بگیر و عکس را در ویترونت بگذار و رفت گفت این عکس زن من است و مرده و مدت یکسال است که مرده! عکاس می گوید: این فیلمش است در اینجا این زن به خاطر این که خیلی علاقه داشته خواسته عکس خودش را به اصطلاح بندازد که به خانه اش ببرد عکس را گرفت حالا اگر این تجسم نباشد، صورت مثالی عکس می اندازد و عکس واقعی است و قضایای واقعی است جسم و تجسم پیدا می کند صورت مثالی خودش را به ماده تبدیل می کند یعنی به خودش ثقل می دهد و ثقل مادی می دهد و بعد ثقل مادی را از خودش می گیرد نظیر این مسئله در مورد

طی الارض است و در مورد عبور از ماء است وقتی  
روح به آن جا می رود قدرت پیدا می کند و شاید  
انسانهای پاکی بودند و خدا به آنها عنایت کرده آنها  
از ما بهترند قبول ندارید مخصوصا آنهایی که رفته  
اند شیطان گفت که **(خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ)**